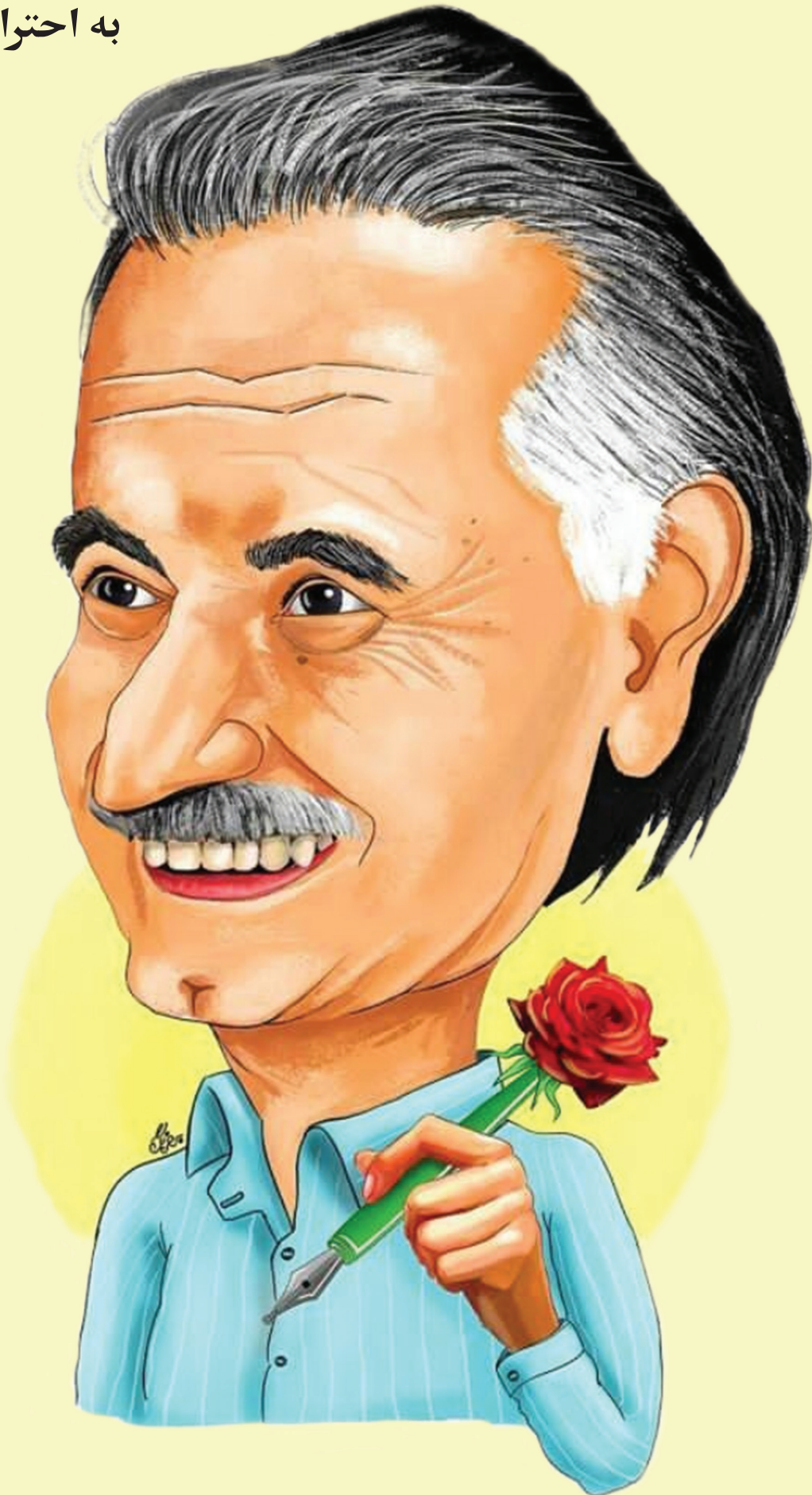


# ویژه‌نامه گل آقا

به احترام گل آقا

گاهنامه فرهنگی، هنری، اجتماعی، سیاسی  
شماره چهارم، سال دوم، اردیبهشت‌ماه ۹۸





## دو کلمه حرف حساب

### طب سنتی

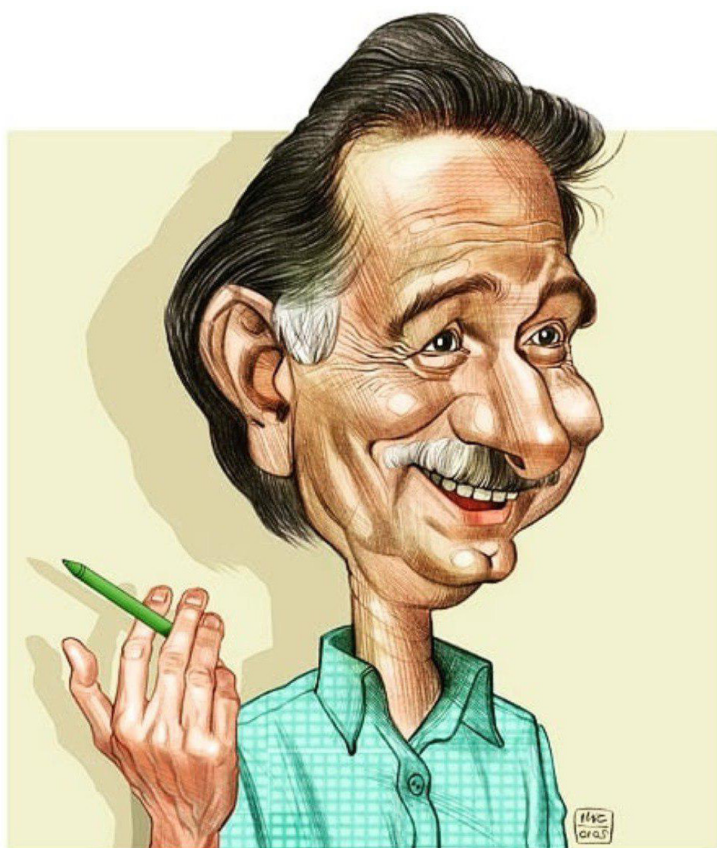
نماینده‌ی مخالف در بحث بودجه: گرانی و تورم کمر مردم را شکسته است.  
 نماینده‌ی موافق در بحث بودجه: گرانی و تورم کمر مردم را شکسته است.  
 گل آقا: ما با یک متخصص ارتوپدی جدید و یک متخصص شکسته‌بندی تماس گرفتیم.  
 گفتند: «حرف» و «شعار» را قاطی کنند به کمر بیمار بمانند، ببندند، فوت کنند، شکستگی خوب می‌شود.  
 گل آقا ۱۳۷۶/۱۲/۲۱

### تعریف آزادی

آزادی یعنی این که گل آقا حرف حساب بزند، ما هم گوش بدهیم - شاغلام  
 آزادی یعنی این که گل آقا حرف حساب بزند، ما صم بکم باشیم - غضنفر  
 آزادی یعنی این که گل آقا حرف حساب بزند، ما هم گوش بدهیم، هم صم بکم باشیم - مش‌رجب  
 شاغلام مزخرف می‌گوید، غضنفر لطایلات می‌گوید، مش‌رجب خزعبلات. این سه نفر آزادی را با خفقان اشتباه گرفته‌اند. آزادی یعنی این که وقتی من دوکلمه  
 حرف حساب می‌زنم، این سه نفر -چشمشان چهارتا- همه را به رضا و رغبت بخوانند و پس از خواندن به صدای بلند بگویند: «صحیح!!» ولی اگر نگفتند معلوم  
 می‌شود که خفقان گرفته‌اند!! «گل آقا»

شنبه ۱۳۶۵/۵/۱۱





## گل آقا یک نویسنده یک معلم

برای من کیومرث صابری فومنی، از آن دسته آرمان‌گرایانی است که به جای چیدن چمن رقیب، بذر خودشان را کاشته‌اند و بعد با آرامش، بدون اینکه بخواهند به ثمر نشستنش را تماشا کنند راهشان را گرفته‌اند و رفته‌اند، حالا؛ یا به زمینی دیگر یا به جهانی دیگر!! برایم کیومرث صابری آدم وظیفه است، نویسنده‌ی رسالت است، خیلی هنر برای هنری نیست! از گرده‌ی لطیف هنر و ذوق و قریحه سخت کار می‌کشد و گاهی دستش را می‌گیرد و پرتش می‌کند وسط آشوب نه چندان تمیز سیاست!

و در نهایت کیومرث صابری برایم جالب است، خواندن نوشته‌هایش، مرور زندگی نامه‌اش، و خودش... در شمال به دنیا آمدن و در تهران ادبیات خواندنش! و همنشینیش با آدم‌هایی مثل مهندس بازرگان... و جالب‌تر این که درست وقتی شانس وزارت داشت و می‌رفت که رسمی‌تر به جرگه‌ی «مردان سیاست» بییوندد. «درختی نشاند» که «هوای سیاست آن روزها را تازه کند!»، با دوکلمه حرف حساب شروع کرد در صفحه‌ی سوم روزنامه‌ی اطلاعات و این‌گونه بود که به سمت احیای طنز مطبوعاتی پس از انقلاب خیز برداشت. جامعه‌ی خشن و ایدیولوژی زده‌ی آن روزها، محل مناسبی برای نقد و برخورد آرا نبود، جامعه از فرط خشونت و خشکی افکار همه، از توده تا مسئولین به سمت بیماری می‌رفت و کارد جراحی طنز لازم بود. گل آقا جراح شجاعی بود که اولین جراحی را انجام داد و پس از او بنیان طنز مطبوعاتی جان تازه‌ای گرفت. او، با شخصیت‌های خیالی‌اش (شاغلام، غضنفر و...) که شبیه ما نبودند و اصلا قرار هم نبود شبیه ما باشند اولین هفته نامه‌ی طنز بعد از انقلاب را به راه انداخت و به انضمام آن با بچه‌ها گل آقا، به دنیای نوشتارلی قشر از ابتدا فرهیخته‌ی دهه هفتادی راه یافت! به عنوان معترضه‌ای به جا!! اشاره کنم که گل آقا پیش از آن که خود آغاز به انتشار هفته نامه کند در نشریه‌ی «توفیق» که بعد ها «توقیف» شد، می‌نوشت و حسین توفیق را همواره بسیار گرمی می‌داشت.

طنزهای گل آقا تمامی ندارند، برای هر روزمان می‌شود خواند و تکرارشان کرد، حالا نمی‌دانم ما تغییر نمی‌کنیم یا گل آقا می‌توانست پیش بینی کند بعدها با چه مسایلی دست به یقه خواهیم شد، یا شاید هم گل آقا می‌دانست ما تغییر نمی‌کنیم!

دوم آبان ۸۱ با اینکه هنوز آن‌ها که با گل آقا خو گرفته بودند آن قدر بزرگ نشده بودند که مطالعه را کنار بگذارند! کاملاً ناگهانی، با نام صابری آمد و پایان کار هفته نامه را اعلام کرد... نمی‌دانم، شاید احساس کرد آن چه باید می‌کرده را انجام داده، و شاید... راستش نه من و احتمالاً نه هیچ‌کدام از آن‌هایی که

گل آقا می‌خواندند، هرگز باور نکردند او آن نوشته‌ها را با قلبی آرام و احساسی مطمئن نوشته باشد! گل آقا رفت! راستش را بخواهید خیلی هم زود فراموشش کردم، خاصیت نوستالژی این است که در زمان خودش نمی‌دانیم نوستالژی است. گل آقا تمام شد و بعد از آن «بچه‌ها گل آقا» هم...

بچه‌ها خو گرفتند به «کیهان بچه‌ها» و بزرگترها «خانواده سبز» خواندند، حالا هم که اصولاً نمی‌خوانند! او، آرشو مشترکی از خاطرات ما ایرانی‌هاست، تعریف‌هایش از آزادی، حقوق بشر، خون دل خوردن و... هنوز زنده اند هنوز می‌شود جملاتش را خواند و خندید، یا شاید هم گریه کرد.

نبودنش، این روزها میان شادی‌های بدلی خندوانه‌ای، میان فقدان سوژه‌ای برای خندیدن، میان جستجوی ما ایرانی‌ها برای «طفلی به نام شادی» که «چندیست گم شده» بیشتر به چشم می‌آید، البته اگر چشم بگشاییم!

او نیست، نه خودش و نه «بچه‌ها»یش! ما هم خیلی وقت است روزنامه نمی‌خوانیم، مجله نمی‌خوانیم و گوشمان حال و حوصله شنیدن حرف‌های امثال شاغلام و مش رجب را ندارد!

**نیلوفر نبی‌زاده**



## صدای خدا



زیرا که خدا در دف و این ساز دلارام  
یک راز نهان کرده که دیوانه بدانند  
حکایت :

روزی شیخ ابوالحسن خرقانی با جمعی از مریدان از کوچه ای گذر میکرد. در بین راه، شخص ژولیده ای را دیدند که در گوشه ای نشسته و قرآن می خواند. شیخ بی اعتنا از او گذشت. قدری که از او دور شدند، مردی را دیدند که سازی در دست داشت و آهنگی می نواخت. شیخ دست در جیب کرده و پولی به او داد. مریدان در شگفت ماندند. سرانجام یکی از آنان پرسید: « یا شیخ، دلیل این که به آن قاری قرآن که صورتاً مظهر اسلامی داشت کمک نکردید ولی به این ساز زن ترحم نمودید چیست؟ » شیخ گفت: « اگر گرسنه ای در

اتاقی باشد و نانی بالای طاقچه قرار داشته باشد و دست او به آن نان نرسد و سازی و قرآنی در دست داشته باشد، کدام را زیر پا می گذارد که به نان دسترسی پیدا کند؟ » گفتند: « البته ساز را. » شیخ گفت: « اینها هر دو گرسنه بودند و محتاج. اولی قرآن را دستاویز نان خود قرار داده بود و دومی ساز را زیر پای خود گذارده و تقاضای نان می کرد. کدام اولویت دارند؟ »

حال سوال این جا مطرح میشود که چرا این چنین شدیم...؟! کجا هستند کیهان کلهرها؟ کیهان کلهرهایی که خوشبختانه از من نباید خرده بگیرد زیرا که عاجز از نام بردنشان، در خانه ای نشسته و در حال کوک سازشان کوک زندگی خود را به هم میزنند...  
سیم های ساز آن ها خیلی وقت است که پاره شده و عمیق ترین پارگی را به وجود آورده است...

ندای ایران همین سیم های ساز های ناکوک موسیقی دانان بدون کوک ندای ایران همین سیم های ساز های ناکوک موسیقی دانان بدون کوک شده است.  
بیاییم و بسم الله الرحمن الرحیم را سر دهیم و شاه کلید را پیدا کنیم و آن را به در اندازیم و در را به روی خودمان باز کنیم...

که این در خیلی سال است بسته شده است... این محیط افرادی را میخواید که بدانند موسیقی ابتدا و انتهای زبان است، همانطور که احساسات ابتدا و انتهای عقل است. با موسیقی جانمان هم نوا شویم و مهر بنوازیم و موسیقی البته برا کسی که به این درک نرسیده حرام است.  
موسیقی صدای خداست (ابن سینا)، صدای خدایا از ما نگیرید.

مهزاد ملتجی

دکتر الهی قمشه ای در این مورد می گویند:  
موسیقی خبری از جهان برتر است تا دل تبعیدیان عالم خاک را خوش کند و آن خبر جز این نیست که شما را بیهوده نیافریده اند و پایان کار شما مرگ و نیستی نخواهد بود؛ بلکه زود باشد که از قفس تن ، رها شوید و به جانب پروردگار خویش باز گردید. شاعران و حکیمان مغرب نیز مکرر اشاره کرده اند که موسیقی ما را تا مرز ابدیت پیش می برد و اجازه می دهد که از پنجره ی موسیقی نگاهی به جهان جاوید بیندازیم.

حضرت مولانا نیز سر لذت موسیقی را در همین مشاهده ی باغ همیشه سر سبز عشق از دریچه ی موسیقی می دانند.

پنجره ای شد سماع سوی گلستان دل  
چشم دل عاشقان بر سر این پنجره.  
سماع آرام جان عاشقان است  
کسی داند که آن را جان جان است  
دف ونی از ابزار سماعند و سماع ترکیب رقص و موسیقی است. اصل سماع، شیفتگی و وجد و شور است که جان رها کردن می خواهد و جامه دریدن و جانانه عشق به حق را در ذره ذره ی جان جستن و فرا افکندن آن... که مولانا جلال الدین بلخی ، سرآمد همه ی این شوریدگان است که پای افشانش ، جان فشانی است و دست افشانش ملکوتی و عین شوریدگی .

سماع تعالی روح است. سماع بروز تفکرات مولانا است. اوشعر و موسیقی و رقص را برای توصیف آن چه غیر قابل توصیف است انتخاب کرد. دیده اند مولانا را در کوچه و بازار با اصحاب به رقص در می آمد و گفته اند جناره صلاح الدین زکوب را نیز به اشارت مولانا با رقص و دف به قبرستان برده اند.

گر یار زند بر دف و صد غصه براند  
من نیز غزل گویم و تا یار بخواند  
چرخ بزنم ، هو بکشم با دم سازش  
صد باده بیارم که در آن حال بماند

موسیقی آدم را یاد خدا می اندازد ...  
مارا با موسیقی به این دنیا آورده اند ، میگویند روح امتناع میکرد از رفتن درون جسم آدمی که خداوند جبرئیل را فرستاد و با خواندن آوازی روح وارد جسم شد. و زمانی هم که از دنیا برویم با موسیقی میرویم. موسیقی فقط در ساز نیست ، موسیقی راه رفتن ما هم هست، در سخن گفتن ما هم هست ، مگر موسیقی چیزی به جز تناسبات است؟ کسی که تمام عمرش کنار موسیقی ، هارمونی و هماهنگی بوده، در لحظه مرگ هم با موسیقی و هماهنگی از دنیا خارج میشود و پر می کشد به عالمی که ذره ای بی تناسبی در آن وجود نخواهد داشت.

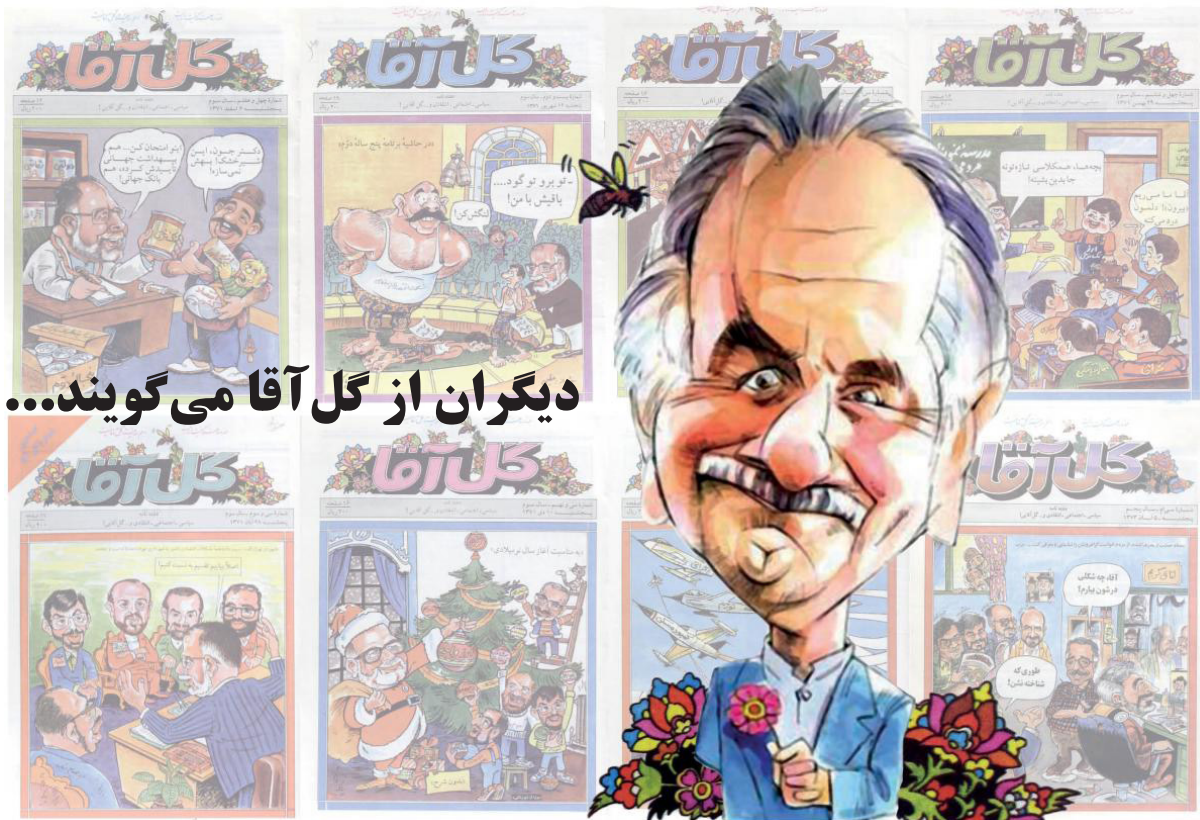
موسیقی این قدرت را دارد که هم مارا به دنیا وارد کند و هم مارا از اینجا خارج کند. این از قدرتهای موسیقی است .  
غنا ، صدای موزون و خوش آهنگ است، خواه از گوی انسان خارج گردد و خواه از آلات موسیقی...

طرب ، نوعی از خود رهیذگیست و سبکی یا از سر شادی و یا از سر غم. غم.  
ساز حنجره ی مصنوعیست .  
روح هنگام ملاقات با بخش مادی دنیا دچار زمختی و درشتی می شود لذا هنر به کمک روح مخاطب آمده و به آن کمک می کند.

آیه ده سوره ی سباء در مورد خواندن حضرت داوود است که خداوند از فضلش نصیب ایشان کرد و به کوهها گفت با او هم صدا شوند و بخوانند. توصیه شده قرآن را با آواز بخوانید و بسیاری از سوره ها آهنگین و دارای وزن هستند. مثل سوره ی مریم.

همیشه کلمات نمی توانند معنی را کامل انتقال بدهند گاهی موسیقی چیزی را منتقل می کند که کلام نه !!

گاهی پیغام خدا را ما از طریق موسیقی بی کلام می توانیم بگیریم...



## دیگران از گل آقا می‌گویند...

### راهی که گل آقا رفت و راهی که صدا و سیما می‌رود

زهرا کریمی

طنز نویسی هنر وحدت یافته ای است که اجزای متکثر متنوعی در شکل گیری آن نقش دارند که به اعتقاد بسیاری از طنزنویسان مرحوم صابری این عوامل متکثر را می‌شناخت و در ایجاد هماهنگی بین این اجزا و دست یابی به یک کل، هنرمندانه عمل می‌کرد. بهره گیری از شیوه‌های علمی آزمایش شده در ارائه طنز، پرهیز شدید از نوعی طنز معمولی، حفظ حرمت های انسانی، رعایت شرایط و مقتضیات زمان، آگاهی دقیق از محدوده و مسیر خطر قلمزها و حرکت هوشیارانه در حول و حوش آن در کنار نیاز روز جامعه به مواد خواندنی طنز آمیز باعث شد که گل آقا از مقبولیت بسیار بالایی برخوردار باشد و پس از بسته شدن آن در سال 81 هیچ کس نتوانست آن طور که باید و شاید راه گل آقا را ادامه دهد.

البته صدا و سیما در این راستا پیش قدم شده و با راه اندازی برخی برنامه‌ها با دورن مایه‌های طنز سیاسی و اجتماعی عملکرد مسئولین را مورد انتقاد قرار داده است که با راه و رسم انتقادی گل آقا بسیار فرق دارد. تمسخر در طنزهای صدا و سیما جای خود را به نقد سیاسی و اجتماعی داده است و گاهی دیده می‌شود گویش‌های افراد وسیله ای برای خنداندن افراد جامعه می‌شود. انگار صدا و سیما رسالت خود را در پرداختن به طنز اجتماعی فراموش کرده است و طنزهایش به جای اینکه دردی از مردم جامعه برطرف کند تنها دقایقی آن‌ها را می‌خنداند، در حالی که در زمان انتشار نشریه گل آقا همه مسئولین نگران بودند که مبادا عملکردشان به سوزهای برای کیومرث صابری تبدیل شود و یا اگر گل آقا از مسئله ای در جایی انتقاد می‌کرد به سرعت افکار عمومی انتظار شفاف سازی در آن زمینه را داشتند و همین موضوع باعث شده بود که روحیه نقدپذیری در میان مسئولین بالا رود؛ اما حیف که کیومرث صابری رفت و حالا در دهمین سالگرد درگذشتش هنوز کسی نتوانسته راه او و اصول او را در نوشتن طنز اجتماعی ادامه داد.

### طنزهای بسیار محکم سیاسی

ابوالفضل زرویی نصرآباد طنز نویس درباره گل آقا معتقد است: در سال‌های بعد از پیروزی انقلاب به خاطر شروع جنگ و مسائلی از این دست، طنزپردازان بیشتر سعی می‌کردند به مسائل غیر سیاسی بپردازند و مردم به دلیل دغدغه‌های معیشتی حوصله‌ی طنز خواندن نداشتند و کسی هم جرأت نزدیک شدن به طنز سیاسی را نداشت. در این دوره بروز و ظهور قلمی به اسم گل آقا بین مردم شادمانی زیادی را ایجاد کرد؛ زیرا آن‌ها شاهد نوعی نگارش طنز بودند که تا حالا تجربه نکرده بودند؛ آن هم طنزهای بسیار محکم سیاسی با رویکردی عامه فهم و پر گوشه و کنایه که با روحیه هر ایرانی موافق بود و طنز فومنی اغلب به انتقاد از مسؤولان، مشکلات معیشتی مردم و واگویی مشکلات اقتصادی بود.

### گل آقا، ادیبانه نوشتن و نجیبانه نوشتن

رضا رفیع شاعر و طنز پرداز در خصوص ویژگی های طنز گل آقا می‌گوید: مهمات اصول و مبانی طنز گل آقایی را شاید بتوان در شاخص اصلی تقسیم بندی کرد و بقیه فروع آن خواهند بود. طنز گل آقایی بر پایه ادیبانه نوشتن و نجیبانه نوشتن استوار بود. وی ادامه می‌دهد: طنز گل آقایی باید مبتنی بر متون کهن باشد و پشتوانه قوی داشته باشد و نجیب نوشتن بر می‌گشت به این که مرحوم صابری طنز را وسیله ای برای کینه ورزی و قلع و قمع نمی‌دانست. طنز گل آقایی گونه‌ای از شوخ طبعی است که باید هم معایب و هم محاسن را مطرح می‌کرد، لزوماً هم طنز فقط با نقد گره نخورده است. در این سال‌ها بسیار اتفاق افتاده بود که مسؤولان بزرگ به خاطر همین نجیبانه بودن طنز گل آقایی با آن ارتباط برقرار می‌کردند و حتی افرادی چون دکتر حبیبی و دکتر ولایتی کاریکاتور خود را به خانه می‌بردند.



## اهل دانشگاه

اهل دانشگاه  
روزگارم بی ریخت  
خشکه نانی دارم، خورده ام بی هوشی، سرم هم تو گوش  
خواهری دارم، باریک تر از بند-رخت!  
دوستانی دارم بدتر از قوم مغول،  
و استادی که در این نزدیکی است  
لای این شمشادها، پای آن کاخ بلند.  
من دختر گردآفریدم، قبله ام یک لاک سرخ  
جانمازم سرمه، کرم رنگ نور  
رژ سرمایه ی من.  
من عزا را با شروع امتحانات می گیرم،  
در کلاسم جریان دارد آه، جریان دارد خواب لطیف  
استاد از پشت رفیقم پیداست  
همه ذرات وجودم متزلزل شده است.  
من جزوه ام را وقتی می خوانم  
که استاد مرا خوانده باشد، سرچوب بر سر من  
من کتابم را با چوب و چماق استاد می خوانم  
پی آن قامت رعنا و لجوج...

اهل دانشگاه!

پیشه ام وراجی است.

گاه گاهی موشکی می سازم باورقی، می زنم به استاد  
تا به گاراژ کلاسی که در آن زندانی است؛

شکم کدویی تان تکانی بخورد!

چه خیالی...

چه خیالی... می دانم

موشکم بی جان است.

خوب می دانم حرف وراجی من بی مایه است

من نمی دانم،

که چرا می گویند دختر، موجود لجوجی است، پسر شیر است

و چرا در قفس دانشگاه شیری نیست؟!

دختر دانشجو، چه کم از دختر مردم دارد؟

((چشم ها را باید شست جور دیگر باید دید))

کار ما نیست شناسایی یار نخبه

کار ما شاید این است که

میان نجفی و بهزادی و امین\*

پی پاس کردن درسی بدویم.

\* نام استادان گروه زبان و ادبیات فارسی

## تشکل برای تشکل

سمانه السادات محمدی



علاوه بر نقش فردی اعضا، نقش جمعی و ارتباط تشکل‌ها با یکدیگر نیز از اهمیت بالایی برخوردار است؛ تشکل‌ها باید رفیق یکدیگر باشند نه رقیب هم. تشکل‌ها بخصوص تشکل‌های دانشجویی، با هر فکر و عقیده‌ای که دارند، باید پشت هم باشند. همراهی و پذیرش سایر تشکل‌ها به معنی احترام به آن‌هاست.

زمانی تشکل‌های دانشجویی آن قدرت و تاثیرگذاری لازم را دارند که متحد بوده و کنار هم باشند. مانند زمانی از تاریخ کشورمان که قدرت و تاثیر تشکل‌ها به قدری بود که میتوانستند رئیس یک دانشگاه را تغییر دهند!

اما متأسفانه امروزه می‌بینیم که برخی افراد در تشکل‌های دانشجویی فقط ادعای قدرت را دارند بدون اینکه قدرت واقعی داشته باشند. بیایید تشکل را بعنوان پلی برای رسیدن به مقاصد و فرصت‌های بعدی ببینیم! صرفاً نام و مقام عوض نکنیم. اگر در دفاتر یا جلسات این گروه‌ها، چایی (!) خورده میشود، بکوشیم حقی از کسی خورده نشود. به اهداف واقعی از تاسیس تشکل‌ها فکر کنیم و به آن ارزش‌ها و عقاید جامه‌ی عمل بپوشانیم. دل به شعارها ببندیم، دل به کار ببندیم. هدف تشکل‌ها کمک به مردم و دفاع از حقوق آنهاست.

در اهداف و اساس‌نامه‌ی تشکل‌ها باید طوری برنامه‌ریزی کنیم که در زمینه‌ی خدمت به مردم سهمی داشته باشیم. آن هم نه برای تشویق و تمجید مردم، بلکه برای خدا.

نگام تاسیس تشکل‌ها و حتی بعد از آن، به فکر دوام، کارایی و اتحاد آن‌ها باشیم، نه سود و منفعتی که برای ما دارند.

به امید تشکل‌هایی پیروز، بادوام، سالم، و متحدتر و در نهایت جامعه‌ای این چنین.

موضوع تشکل‌گرایی و مشارکت‌های اجتماعی هرچند به دنیای مدرن مربوط می‌شود اما فعالیت‌های داوطلبانه در کشور ما سابقه تاریخی دارد. امروزه مشارکت‌های مردمی لازمه‌ی امر توسعه در هر جامعه‌ای است و بدون آن توسعه ممکن نیست. ضرورت تشکل‌گرایی برای تحقق مطالبات گروه‌های مختلف اجتماعی نیز بر کسی پوشیده نیست. تشکل‌ها نهادهای مردمی هستند که به‌عنوان واسطه بین دولت و ملت عمل می‌کنند، خواسته‌ها و نظرات مردم را جمع‌آوری، تعدیل و پالایش نموده و می‌توانند آن‌ها را در قالب طرح‌های منسجم و هماهنگ به جامعه، دولت و مجلس عرضه نمایند و در صورت تصویب، از آن دفاع نمایند. کشور ما اکنون در شرایطی قرار دارد که بیش از هر زمان دیگر به بسیج و همساز کردن توانایی‌های بالقوه افراد، در عرصه‌های گوناگون نیاز دارد؛ بخصوص در فضای دانشگاه!

تشکل‌ها نباید دولت‌ساخته باشند؛ به عبارت دیگر باید استقلال داشته و خودساخته باشند. البته نباید دولت‌ستیز باشند بلکه در برخی موارد که دولت یاری بخواهد باید دولت‌یار باشند و در شرایطی حتی دولت‌ساز باشند.

هرچند نوع نگاه حکومت‌ها و دولت‌ها به تشکل‌ها و مشارکت‌های مردمی حائز اهمیت بسیار است اما در عین حال نمی‌توان از اهمیت نقش اعضای این تشکل‌ها در اعتبار و تأثیرگذاری آن‌ها غافل ماند. به قول محسن خلیلی پدر صنعت ایران، در فرآیند توسعه، شخصیت، ذهنیت و الگوهای رفتاری انسان‌ها باید دچار تحول شود. مجموعه این تحولات باعث پدیدار شدن انسانی می‌شود که به بهترین وجه قادر است در جامعه‌ای پیچیده و در حال تحول، از عهده نقش‌هایی که به او محول می‌شود، برآید.



## گل آقا، پرورش یک نسل

سهیلا نصر اصفهانی

اگر می‌خواهید بدانید کشوری توسعه می‌یابد یا نه، اصلا سراغ فناوری، کارخانه و ابزاری که استفاده می‌کنند نروید! این‌ها را به راحتی می‌توان خرید یا دزدید ویا کپی کرد!

برای دیدن توسعه بروید دبستان‌ها و پیش‌دستانی‌ها را ببینید. که آنجا چگونه بچه‌ها را آموزش می‌دهند! مهم نیست چه چیزی آموزش می‌دهند! ببینید چگونه آموزش می‌دهند. اگر کودکان شما را پرسشگر، خلاق، صبور، نظم پذیر، خطر پذیر، دارای روحیه‌ی گفتگو و تعامل، دارای روحیه‌ی مشارکت جمعی و همکاری بار می‌آورند. بدانید که این انسان‌ها در آینده شخصیت‌هایی خواهند شد که جامعه را پیشرفت خواهند داد.

کیومرث صابری و گروهش، این‌ها را خیلی خوب می‌دانستند، فقدان این شاخصه‌ها در سیستم آموزشی رسمی ایران را هم به خوبی درک کرده بودند و برای خوشان یک سیستم آموزشی غیررسمی به راه انداخته بودند با این شعار که شادی حق بچه‌هاست، حالا که بزرگ‌تر شده‌ام، حالا که به کودکی و امروز فکر می‌کنم، حالا که به تفاوت گل آقا خوان‌ها با بقیه دقت می‌کنم، حالا که روانشناسی می‌خوانم، بیشتر و بیشتر نتیجه می‌گیرم که بعدها باید او را از راهبران توسعه بدانیم، که او سعی کرد به تربیت نسلی آماده برای توسعه همت گمارد. نسلی که می‌بیند، می‌شنود، تحلیل می‌کند و انتقاد! نسلی که پرخاش نمی‌کند، آرام جلو می‌رود و آرام جلو می‌برد، و بیش از پیش احساس می‌کنم، جای او و جای نشریه‌اش، امروز، میان ما و بچه‌های ما خالست...



می‌کنند و در حوزه‌ی کودک می‌توان گفت به آن پرداخته نشده است یا پرداخت به آن آنقدر ضعیف و سطحی است که ذهن کودک را هم ضعیف و سطحی بار می‌آورد. را برای کودکان کوچک‌تر به کار گرفت و قطعا باعث شد کودکان بیشتر و عمیق‌تر فکر کنند! نه اینکه بیشتر بدانند. تا بتوانند معنی جملات و عناصر کاریکاتورها را بفهمند، گاهی لازم می‌شد بیشتر بپرسند و طبیعتا دقیق‌تر اخبار را پیگیری کنند! گل آقا باعث شد کودکان خواننده‌اش با برنامه‌های دیگر تلویزیون غیر از برنامه کودک و سریال‌های عاشقانه! بیگانه نباشند چرا که کاریکاتور تقریبا همه‌ی آدم‌های تلویزیون را یک‌بار در نشریه دیده بودند. گل آقا بچه‌هایی تربیت کرد که به جای تبلت و کامپیوتر، سرشان تقریبا در همه جا بود! سیاست، اقتصاد، فرهنگ، ورزش و..

تقریبا همه را می‌شناختند و هیچکس هم برایشان قهرمان نبود! همیشه گفته‌ام که گل آقا کانال‌های حسی بچه‌ها را بیدار کرد تا نسبت به آن‌چه پیرامونشان می‌گذرد «درد» بکشند. و کله‌شان بوی قرمه سبزی بگیرد! این بچه‌ها در مدرسه انشا نویسی‌های قدری از آب در می‌آمدند. این را به استناد دعوی همیشه‌ی شاگرد زرنگ‌های کلاس بر سر «بچه‌ها گل آقا» می‌گویم. انشاهایی با اظهار نظرهای کودکانه درباره‌ی تقریبا همه چیز! این‌ها همان بچه‌های حرف گوش نکن بودند و بعد‌ها هم اگر با جریان آب و هوا و خاک و غیره!! نرفته باشند، دانشجویهای عصیان‌گری هم شده‌اند. گل آقا مدت‌هاست چاپ نمی‌شود و اصلا مدت‌هاست کودکانمان مجله نمی‌خوانند! مدت‌هاست کودکان برای رییس جمهور نامه نمی‌نویسند و پیشنهاد تغییر وزیر به او نمی‌دهند! کودکان چه می‌کنند؟ پاسخ می‌دهید کودکان کودکی می‌کنند و این حرف‌ها و این کارها مخصوص بزرگسالان است؟ پاسخ می‌دهم نه! اتفاقا کودکان امروز بزرگسالند، بزرگسالانی بی‌تفاوت نسبت به آن‌چه پیرامونشان می‌گذرد! بی‌تفاوت نسبت به کودکان گرسنه و جنگ زده در اطرافشان. بی‌تفاوت به همه چیز و غرق در خواسته‌های تمام‌نشده‌ی کودکان امروز اظهار نظر نمی‌کنند، اصولا نظری ندارند! فقط اگر بخواهید می‌توانند فاصله‌ی استانبول تا ازمیر را برایتان برحسب میلیمتر انشا کنند و یا رنگ موی دو بازیگر را از هم تشخیص افتراقی دهند!! اصلا هم در مخیله شان نگنجد که ما یک کشور به نام ایران داریم، مسئولین باید در برابر مردم پاسخگو باشند، عده‌ای در حال رنج کشیدنند، فوتبال فقط یک ورزش نیست و آب آلبالو با خون دل فرق دارد! به حرف‌های داگلاس نورث برنده نوبل اقتصاد فکر می‌کنم:

سن من به آرشیو گل آقا قد داد! هرچند «بچه‌ها گل آقا» را تا آخرین شماره همراهی کردم اما «گل آقا» را به هزار زور و زحمت از اعماق بایگانی کیوسک مطبوعاتی محله‌مان یافته‌ام. تاریخ انقضای خیلی از آن مسئولینی که گل آقا کاریکاتورشان را چاپ کرده بود و یا با آن‌ها شوخی می‌کرد، تا کودکی من تمام شده بود اما عده‌ای هم هنوز مانده بودند و هنوز مسئول بودند و البته، هنوز هم هستند! اولین بار در شش سالگی «بچه‌ها گل آقا» به دستم رسید و بعدها که خودم توانستم بخوانم تمام نشریه را می‌خواندم. در هشت سالگی یک بار، در دوازده سالگی یک بار دیگر، و در پانزده سالگی برای آخرین بار! بدون این‌که حواسم باشد روزی بیست و چند ساله می‌شوم و به گل آقا می‌گویم نوستالژی! این «من» که در خطوط بالا می‌خوانیدش نماینده‌ی یک جماعت از دهه هفتادی هاست که احتمالا خیلی‌هایشان «بچه‌ها گل آقا» را یادشان رفته اما اگر انباری‌هایشان را بگردند چندتابی نشریه پیدا خواهند کرد!

حالا که بزرگتر شده‌ام، حالا که روان‌شناسی می‌خوانم و از دور شاهد نزاع ناتمام «کودک را چگونه باید پروراند؟» هستم، بیشتر به گل آقا و نسلی که پرورش داد فکر می‌کنم. هرچند نمی‌دانم تا چه حد آگاهانه، اما بعید می‌دانم این برنامه و تولید محتوای دقیق و حساب شده اتفاقی بوده باشد. این روزها که با کودکان بیشتر سروکار دارم و طبیعتا به کودکی خود بیش‌تر بازمی‌گردم، فکر می‌کنم که حتما کسانی که بچه‌ها گل آقا را می‌خواندند هفته نامه را هم می‌خواندند و اصلا صرفا هم که بچه‌ها گل آقا را بخوانند، از همان بچگی اسم تمام شخصیت‌های کشوری و لشکری و فرهنگی و اجتماعی و بعضا جهانی را یاد می‌گرفتند، حتی بازیکنان مربی‌های فوتبال را می‌شناختند و مهم‌تر از این، آن افراد را به عنوان افرادی که می‌شود با آن‌ها شوخی کرد و گاهی هم به کارهایشان خندید به حافظه می‌سپردند. و این یعنی یاد می‌گرفتند انتقاد کنند و گاهی هم طعنه بزنند اما پرخاش نکنند، یاد می‌گرفتند آدم‌ها را خاکستری ببینند و قهرمان نسازند که بعدها سرخورده نشوند، گل آقا، درست در همان دوران که یاد دادن حرف‌های بزرگ به بچه‌های کوچک و فرستادنشان به انواع و اقسام کلاس‌ها، در جهت تربیت یک استاد همه چیز دان، داشت مد می‌شد، به جای دادن اطلاعات عجیب و غریب و غالبا به درد نخور، راه حل جدیدی را، نه برای باهوش کردن، که برای هوشمند کردن بچه‌های سرزمینش اجرا کرد، زبان طنز و کاریکاتور که اغلب انتزاعی دانسته می‌شود و به دوازده سالگی به بعد موکولش

